

نوسازی قشون ایران در دوره پهلوی اول و مصوبات مجلس شورای ملی

نوشته عباس عربی

اوضاع قشون ایران در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹:

درباره وضعیت قشون ایران، تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ ه.ش سید ضیاء و در دوران زمامداری قاجارها بر ایران، می‌توان گفت ارتشی منظم یا به عبارت بهتر، قشونی متحدالشکل در کشور وجود نداشت و از آن پس بود که اصلاحاتی در سازمان نیروهای مسلح ایران به وجود آمد که می‌بایست ابعاد این دگرگونی‌ها و اصلاحات، مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد. در دوره زمامداری قاجارها، اصلاحاتی در ساختار قشون ایران انجام گرفته بود که در آن میان، اصلاحات عباس میرزا در جهت به روز کردن قشون از همه مهم‌تر و قابل توجه‌تر بود، اما این قشون به دلایل گوناگون، از جمله ضعف کلی کشور و فساد موجود در دربار قاجار، نتوانسته بود انتظارات را آن گونه که باید بر آورده سازد، در نتیجه لزوم دگرگونی در ساختار قشون ایران، مبتنی بر اصلاحات مدرن جهانی، چه در تولید ادوات نظامی و چه در آموزش‌های نوین، بیش از پیش احساس می‌شد. البته نمی‌توان از اصلاحاتی که در ارتش ایران و به طور کلی، نیروهای نظامی در دوره رضا شاه صورت گرفت، بی‌چون و چرا تمجید نمود، اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، اوضاع و احوال نامناسبی است که ایران در آن سال‌ها گرفتار آن بود و نیروهای متشتتی که در کشور وجود داشتند، نتوانسته بودند امنیت را در کشور برقرار کنند. اینکه اصلاحات رضا شاه نیز در نیروهای مسلح تا چه میزان موفق بود، موضوعی است که باید به بحث گذاشته شود.

«تلاش‌های عظیمی نیاز بود تا یک ارتش کوچک، اما کارآمد برای کشوری مثل ایران که قومیت‌های آن متمرکز نبودند، از خطوط مواصلاتی مناسبی بهره‌بردار و دارای بودجه‌ای نامنظم همراه با ضعف دولت

مرکزی بود، ایجاد شود. لازم است که به طور خلاصه، آن چیزی که نیروهای به اصطلاح ارتش امپراطوری ایران قبل از کودتای رضاخان را تشکیل می‌داد، بررسی کنیم؛ در قرن ۱۸ میلادی، ارتش ایران عبارت بود از یک هنگ مخصوص از نگهبانان و توپخانه‌ای که به شاه وابسته بود، بدنه اصلی ارتش در زمان صلح وجود نداشت و تنها جهت جنگ‌های داخلی و خارجی با فراخوان نیروهای ایالات و ولایات مختلف شکل می‌گرفت. ارتش ایران، مردان عشایری بودند که تحت فرمان رئیس قبیله خویش، با سلاح‌ها و اسب‌های خودشان به شاه ملحق شده، وارد کارزار نبرد می‌شدند. در صورت موفقیت، از آنها بدین ترتیب تقدیر می‌شد که می‌توانستند به غارت و چپاول دشمن شکست خورده پردازند و حتی در بسیاری از موارد، با اهالی کشور خودشان که با ایشان در ستیز نبودند، چنین کاری می‌کردند. بدون شک، چنین قدرتی غیر قابل اعتماد بود، زیرا که قدرت‌های قبیله‌ای و استان‌ها، تابعیت و بیعت خود را نه به شخص شاه و دولت مرکزی، بلکه به رئیس قبیله خود مدیون بودند. این نظام تا اوایل قرن ۱۹ ادامه داشت، هنگامی که پیاده نظام و توپخانه ارتش منظم روسیه تزاری، به سادگی در زمینه مقابله با سواره نظام و تفنگ‌داران نامنظم شاهزاده عباس میرزا برتری یافت، در نتیجه نیاز به اجرای اصلاحات در قشون احساس شد.

بعد از دست رفتن ایالت‌های ثروتمند و غنی در قفقاز، بین سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۳، عباس میرزا بزرگ‌ترین پسر فتحعلی‌شاه و فرمانده نیروهای ایرانی در قفقاز، که در تبریز ساکن بود، به این نتیجه رسید که برای مقابله و نبرد با روس‌ها، باید یک ارتش منظم سازماندهی شده به وجود آورد. برای تحقیق بخشیدن به این تفکر، یک فرستاده فرانسوی به نام ژنرال گاردان، از طرف ناپلئون به ایران فرستاده شد. مأموریت وی، ساماندهی ارتش ایران به سبک و سیاق اروپایی بود. توطئه‌گران انگلیسی به صورت مداوم، در کار این فرستاده نظامی فرانسوی اختلال ایجاد می‌کردند، چرا که انگلیسی‌ها از حضور یک ارتش خارجی و فرستادگان آنها در ایران، به شدت احساس خطر می‌کردند و از ساماندهی ارتش ایران توسط افسران ناپلئون، هراسان بودند. در نهایت، فرستاده فرانسوی از ایران رفت و افسران انگلیسی به جای ایشان دعوت شدند. با وجود این تماس‌ها و راهنمایی‌های خارجی‌ها، نتایج بسیار سطحی بود؛ به افسران به ندرت پولی پرداخت می‌شد، لباس این افراد کهنه و مندرس بود و به طور کلی، همه گونه کمبودی در قشون ایران احساس می‌شد. بر اساس این حقایق، دستاورد ارتش ایران طی جنگ بعدی با روسیه در ۱۸۲۸-۱۸۲۶، با وجود جانفشانی‌های این افراد، بسیار ضعیف‌تر و غیر قابل ستایش‌تر از نبرد پیشین بود، مع‌الذکر طی حکومت قاجارها، فرستادگان خارجی به صورت مداوم به ایران جهت سازماندهی ارتش دعوت می‌شدند، بدون هیچ‌گونه تأثیری و تنها باعث می‌شدند پیکره بی‌شکل و نامنظمی که به نام ارتش ایران شناخته می‌شد، ضعیف‌تر گردد. سربازان و افسران نه تنها در فنون نظامی تبحر نداشتند، بلکه غالباً بی‌سواد هم بودند. بسیاری از آنها شاغل در بخش‌های غیر نظامی بودند؛ مشاغلی همچون کارگری، قصابی، صنعتگری و ... که پیشه اصلی آنها بود و تنها در بعضی از روزهای سال، جهت رژه آماده می‌شدند.^۱

1. Harding, Clifford H. World Position of Iran As Affected By The Work of Reza Shah, Michigan:

نوسازی قشون ایران در دوره پهلوی اول و مصوبات مجلس شورای ملی / عباس عربی

اصلاحاتی که عباس میرزا در ارتش به وجود آورد، توانست در بهبود عملکرد آن، تا حدودی مؤثر باشد، اما با کمال تأسف، در جریان نبردهای دوم ایران و روس، به دلایل مختلف از جمله نرسیدن تجهیزات کافی و عدم اختصاص منابع لازم به این نیروها، با وجود رشادتها و کسب موفقیت‌های نسبی در ابتدای جنگ، در نهایت ایران برای بار دوم از روسیه شکست خورد و همان‌طور که بیان شد، تا پایان حاکمیت سلسله قاجار، اصلاحات دیگری در قشون ایران صورت پذیرفت، اما هیچ‌گاه یک نیروی دفاعی قدرتمند و مستقل، در کشور شکل نگرفت.

«در اواخر قرن نوزدهم، نیروی نظامی دیگری در ایران سازماندهی شد؛ در سال ۱۸۷۸ طی سفر دوم ناصرالدین شاه به روسیه و اروپا، او در شهرهای مرزی روسیه از یک گروه گارد قزاق که به عنوان نگهبانان او در نظر گرفته شده بودند، دیدن کرد و با دیدن این گروه، آن چنان تحت تأثیر قرار گرفت که وقتی که به سن‌پترزبورگ رسید، از پادشاه روسیه تقاضا کرد که تعدادی از افسران روسی را در اختیار او قرار دهد تا در ایران نیز نیروی قزاق از روی مدل روسی آن سازماندهی شود. سال بعد، تعداد کمی افسر بدون درجه، برای ایجاد هنگ سواره نظام قزاق به تهران فرستاده شد که بعداً به عنوان گارد شخصی شاه نیز مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۹۱۴ در شرف جنگ جهانی، اول قزاق‌ها یک بریگاد، شامل یک هنگ سواره نظام و یک گروه پیاده نظام و یک گروه توپخانه در تهران و قسمت‌های مختلف ایران همچون تبریز، مشهد، همدان، رشت، ساری، بروجرد و اصفهان تشکیل دادند. در سال ۱۹۰۹، نیروی نظامی دیگری که ژاندرمری دولتی نامیده می‌شد، به وجود آمد که تحت نظر مریمان سوئدی ای که از ژاندارمری سوئد آمده بودند، فعالیت می‌کردند. کار اصلی این نیروها، محافظت از راه‌های بین‌المللی تجاری ایران بود.»^۱

علاوه بر نیروهای ذکر شده، پلیس جنوب یا تفنگداران جنوب (SPR)، از سوی انگلیسی‌ها در اواخر زمامداری قاجارها در ایران شکل گرفت که هدف اصلی آن، حفاظت از منافع انگلیس، به ویژه منابع نفتی در جنوب ایران بود. بدین ترتیب، قشون ایران در سال‌های واپسین سلسله قاجار، به صورت نیروهای قزاق، پلیس جنوب، بریگاد مرکزی، ژاندارمری دولتی (زیر نظر سوئدی‌ها) به علاوه نیروهای قبایل، ایالات و عشایر بود که هر یک واحدی مستقل و تابع فرمانده خود بود.

در آستانه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، استعداد قشون ایران و مخارج آن از قرار ذیل بود:

- ۱- قزاق که ۷۸۵۶ نفر ایرانی و ۷۶ نفر افسر ارشد روسی و ۶۶ نفر افسر جزء روسی ۲۰۲ نفر افسر ایرانی با ۱۹/۱۵۰/۰۰۰ ریال مخارج که بانک شاهنشاهی پرداخت می‌کرد. این لشکر تابع وزارت جنگ بود.
- ۲- ژاندارمری دولتی شامل ۸۴۰۰ نفر تابع وزارت کشور تحت نظر افسران ایرانی و چند نفر افسر سوئدی که مخارج آن در حدود ۳۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال بود.
- ۳- بریگاد مرکزی با ۲۱۴۲ نفر سرباز و ۱۲ نفر افسر خارجی و ۱۲۶ افسر ایرانی و با حدود مخارج

Michigan University Press, 1976; PP 210-211

1. Ibid, p212

۹/۰۰۰/۰۰۰ ریال.

۴- تفنگچیان جنوب ایران یا پلیس جنوب با ۵۴۰۰ نفر سرباز و ۱۹۰ نفر افسر ایرانی و ۴۷ نفر افسر ارشد انگلیسی و مخارج سالانه ۳۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال.

بر اساس قسمت دوم ماده نظامی قرار داد ۱۹۱۹، بایستی یک نیروی متحدالشکل ترتیب داده شود. معلوم است که توافق نظر بین این سربازان و افسران، کاری بود بس مشکل، ولی پس از مطالعات و کمک‌هایی که دولت انگلیس قبول کرده بود به ایران نماید، قرار شد قشون متحدالشکل به تعداد ۶۰ هزار نفر با مخارج ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال تشکیل گردد، به طوری که افسران ایرانی از سروان به بالا ترقیع نیابند و کادر افسران ارشد را انگلیسی‌ها اشغال نمایند.^۱

معلوم است وجود چنین قشون مختلطی، چه ضررهای دربرداشت؛ از این جهت، فکر متحدالشکل شدن قشون ایران که در اذهان اولیای امور ایران شکل گرفته بود، عملی نگردید، مگر با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹. پس از این کودتا، دیگر اختیار سربازان از قزاق و پلیس و ژاندارم و غیره در دست افسران خارجی نبود؛ بدین ترتیب دیویزیون قزاق در اختیار سردار سپه و ژاندارمری تحت نظر ماژور علی خان ریاضی قرار گرفت. پس از کودتا، طبق دستور رئیس الوزراء (سید ضیاء)، همه وزارتخانه‌ها از جمله وزارت جنگ منحل شد تا با سازماندهی مجدد تشکیل شود. وزارت جنگ نیز تحت نظر و سرپرستی ماژور مسعود خان کیهان، دوباره تأسیس شد و این تلاش‌ها در زمان وی، جهت اتحاد شکل قشون آغاز گردید. از اردیبهشت ۱۳۰۰ سردار سپه، وزیر جنگ شد و ریاست دیویزیون قزاق را هم برای خود حفظ کرد. ژاندارمری را هم که تا آن زمان تابع وزارت کشور (داخله) بود، ضمیمه وزارت جنگ ساخت و بدین ترتیب ژاندارمری، بریگاد مرکزی، قزاقخانه تحت نظر یک نفر قرار گرفت. پلیس جنوب، هنوز جزء قشون نبود و دولت نیز آن را به رسمیت نمی‌شناخت تا اینکه در اثر اقدامات سردار سپه، این نیرو نیز در سال ۱۳۰۰ منحل گردید. نکته مهم دیگر اینکه عناوین قدیمی‌ای که در نیروهای نظامی دوره قاجار رایج بود، ملغی شد. «سردار سپه هم که سابقاً افسر قزاق بود، در ترفیعات نظامی بسیار دقیق، در پی دو سال و نیم موفق شده بود تمام عنوانات نظامی قدیمی را عملاً از بین ببرد و سرداری و امیر تومانی و درجه سرتیپی و سرهنگی‌های ادوار قبل را که جزء عنوان چیز دیگری نبود، تقریباً باطل نماید».^۲

اعطای فرماندهی کل قوا به رضا خان سردار سپه

دولت سید ضیاء، صد روز بیشتر دوام نیاورد تا مشخص شود آینده سیاسی ایران قرار است در دست رضا خان باشد. از اردیبهشت ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ که رضا خان رئیس‌الوزراء شد، وی با لقب سردار سپه، وزیر جنگ دولت‌هایی بود که پی در پی سقوط می‌کردند. افراد مشهور و قدرتمندی چون قوام‌السلطنه، مشیرالدوله و

۱. قدیمی، ذبیح‌الله، «تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی»، سالنامه آرین، سال ۱۳۲۶، شماره بیستم (سالنامه بیستم)، ص ۷۰.

۲. مستوفی، حمدالله، شرح زندگانی من، ج ۳، تهران، علمی، چاپ دوم، ۱۳۲۶، ص ۳۵۵.

نوسازی قشون ایران در دوره پهلوی اول و مصوبات مجلس شورای ملی / عباس عربی

مستوفی‌الممالک که از فاصله کودتا تا رئیس‌الوزارایی رضا خان، عهده‌دار پست رئیس‌الوزارایی بودند، هیچ یک نتوانستند دولت با ثبات و ماندگاری ایجاد کنند؛ این در حالی بود که نفوذ رضاخان بیش از همه این افراد در کابینه به چشم می‌آمد. او توانسته بود لقب مهمی همچون فرماندهی کل قوا- را که تا پیش از آن احراز چنین مقامی از طرف فردی غیر از شاه مسبوق به سابقه نبود با تصویب مجلس به دست آورد.

«در اواسط برج دلو (بهمن) ۱۳۰۳، سردار سپه به منزل مدرس رفت. در این ملاقات و ملاقات‌های بعدی، سردار سپه به مدرس این طور وانمود ساخت که او تسلیم محض او شده است و هرچه از این به بعد مدرس بگوید، عمل خواهد کرد و من بعد با مدرس مخالفت ننمایند. ضمن این ملاقات، سردار سپه شرحی از خدمات خود داد و گفت اگر حضرت آقای مدرس با من موافقت فرمایند، چنین و چنان خواهم کرد، ولی متأسفانه در دائماً دربار ضد من تحریکاتی می‌نمایند و من مصونیت ندارم و از همه مهم‌تر این است که اگر شما به من قول دهید که شاه غفلتاً مرا معزول ننمایند، من در آتیه، خدمات بهتری خواهم نمود و رویه سابق خود را به کلی ترک خواهم کرد و بدون نظر شما، کوچک‌ترین اقدامی نخواهم کرد. مدرس گفت من چه مساعدتی می‌توانم بکنم؟ سردار سپه تقاضا کرد که فرماندهی کل قوا را به او بدهند تا شاه نتواند ناگهان او را عزل نماید. مدرس به شرط اینکه سردار سپه، وسایل حرکت شاه را از اروپا فراهم آورد و به تهران رجعت دهد، قول موافقت داد و قرار شد نسبت به شاه صمیمی شود. سردار سپه مشغول ساختن زمینه شد و بالاخره در جلسه دلو، ۲۵ دلو ۱۳۰۳ فرماندهی کل قوا را از مجلس گرفت»^۱.

بدین ترتیب، رضا خان توانست در اثر تعامل با مجلس و نماینده قدرتمند و با نفوذ و عمده‌ترین چهره مخالف خود در مجلس، یعنی سید حسن مدرس، این عنوان را از مجلس کسب نماید. جزئیات این لایحه از این قرار بود:

«ماده اول مجلس شورای ملی به موجب اصل ۱۰۴ و ۱۰۷ متمم قانون اساسی، سردار سپه را به فرماندهی کل قوای دفاعیه و امنیه منصوب می‌دارد که با اختیارات تامه انجام وظیفه نماید. ماده دوم فرماندهی مزبور در حدود قوانین مملکتی مسئول مجلس شورای ملی خواهد بود. ماده واحده مجلس شورای ملی با توجه به اصول ۴۸ و ۱۰۷ متمم قانون اساسی، آقای رضاخان سردار سپه را به ریاست کل قوای دفاعیه و تأمینیه نظامی مملکت منصوب می‌نماید و با اختیارات کامله در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی با مسئولیت در مقابل مجلس شورای ملی، انجام وظیفه نماید. وقتی ماده واحده به امضاء نمایندگان فراکسیون‌ها رسید، عده ای آن را نزد سردار سپه بردند تا نظر او را نیز در این مورد ببینند. سردار سپه پس از قرائت ماده پیشنهادی با آن موافقت نکرد و مدلل نمود که اگر از نخست‌وزیری معزول شدم، فرماندهی کل قوا از من سلب خواهد شد، باید این موضوع در قانون تصریح شود که فقط مجلس می‌تواند فرماندهی کل قوا را از من سلب نماید. آن‌گاه رضاخان به تقریر ماده واحده پرداخت و دبیر اعظم بهرامی آن را یادداشت نمود. تقریرات سردار سپه از این قرار بود: ماده واحده، مجلس شورای ملی ریاست عالی‌ه کل

۱. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، تهران، علمی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ص ۳۵۵

قوای دفاعیه و تأمینیه مملکت را مخصوص آقای سردار سپه شناخته که با اختیارات تامه، در حدود قانون اساسی، انجام وظیفه نماید و بدون تصویب مجلس شورای ملی، (این پست) از ایشان سلب نمی‌تواند بشود. پس از آنکه سردار سپه، ماده واحده را تنظیم و به دست نمایندگان داد، عیناً مورد موافقت قرار گرفت و ذیل آن را نوزده نفر از نمایندگان، امضا نمودند. پس از قرائت مقدمه واحده رئیس مجلس، رأی به فوریت گرفت که با قیام و قعود تصویب شد. فوریت دوم هم به تصویب رسید و طرح به صورت قانونی رسید و بدین ترتیب، مجلس شورای ملی فرماندهی کل قوای دفاعیه و تأمینیه را از احمد شاه سلب نماید و مخصوص رضاخان سردار سپه دانست؛ به طوری که بدون تصویب مجلس، این اختیار سلب نخواهد شد. این ماده واحده تقریباً به اتفاق آراء، مورد تصویب قرار گرفت»^۱.

رضا خان پس از اعطای این مقام به وی در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۰۳ در مجلس حاضر شد و به سبب اعطای این مقام، از نمایندگان قدردانی کرد که شرح آن در مذاکرات مجلس از این قرار است :

«در نتیجه حسن ظن و احساسات صمیمانه که از طرف عموم آقایان نمایندگان محترم، نسبت به بنده بذل مساعی مانع و رادعی موجود می‌باشد، موقع را مغتنم شمرده، خاطر آقایان محترم را مستحضر می‌دارم که نیات و مقاصد بنده از بدو امر و در تمام دوره زمامداری خود، همیشه متوجه اصلاح قضایای مملکتی بوده و هیچ وقت راضی نشده‌ام که نظریات شخصی را ضمیمه مصالح نوع نمایم. زاید می‌دانم از اینکه در این موقع، وارد گزارشات و جزئیات امر بشوم، زیرا نتایج عملیات من هر چه بوده و هر چه شده، همه را آقایان نمایندگان محترم و عامه اهالی مسبوق می‌باشند. ورود در این مرحله و انجام این مقصود مهم هم زیاده از یک سال [است] که خاطر بنده را به خود مشغول داشته ... و بالاخره در خاتمه دادن به این فقر اقتصادی و اوضاع صحی و نیز در بسط خطوط و تعمیم معارف نشر آن، مخصوصاً در بعضی از سرحدات، کسب موفقیت نماید. برای تثبیت این نظریه، تقاضا و پیشنهاد خواهم کرد از مجلس مقدس و اتفاق نمایندگان محترم، یک کمیسیون دوازده نفری تشکیل گردد تا دولت نظریات و مطالعات خود را با امداد فکری کمیسیون مزبور تقدیم مجلس شورای ملی نموده و در پیشرفت امور و حل قضایا، موفقیت حاصل شود. به این لحاظ، امید کامل دارم که با خواست خداوند، وقفه‌های گذشته در ظرف این یک سال که به اختتام دوره پنجم باقی مانده، جبران گردد و در تاریخ آتیه مملکت اعلام و آثاری از این دوره به یادگار باقی بماند. در خاتمه لازم است خاطر آقایان نمایندگان محترم را مستحضر دارم که با اقداماتی که برای مراجعت اعلی حضرت در این مدت به عمل آمده است، از قبیل تلگراف و وسایل دیگری از این قبیل و نیامده‌اند، اخیراً هم اقداماتی می‌شود که اعلی حضرت زودتر از این [از] مسافرت دور مراجعت نمایند»^۲.

تصویب این قانون، نقطه عطفی در تاریخ نظامی ایران به حساب می‌آید، زیرا اعطای چنین مقامی به

۱. عاقلی، باقر، رضا شاه و قشون متحدالشکل، تهران، نامک، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۹۹-۲۰۰

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، ج ۲، جلسه ۱۲۶، ۱۳۰۳/۳/۲۸، اداره روزنامه رسمی شاهنشاهی

نوسازی قشون ایران در دوره پهلوی اول و مصوبات مجلس شورای ملی / عباس عربی

فردی غیر از شخص شاه، آن هم از سوی مجلس، می‌توانست نشان دهنده وجود مجلسی قدرتمند و مستقل و در عین حال، نشان دهنده نهادینه شدن مردم‌سالاری در کشور باشد. بدون شک در آن مقطع می‌بایست یک رشته اصلاحات اساسی و دامنه‌دار در ساختار نیروهای نظامی ایران صورت می‌گرفت. مادامی که این اصلاحات توأم با خرد جمعی و ساز و کارهای پارلمانی انجام می‌شد، قدر مسلم، بهتر می‌توانست منافع ملی را تأمین کند. در این میان، باید به رضا خان اشاره کرد که پیش از تصویب این قانون، توانسته بود با ادغام نیروهای متشکلی که ذکر آن رفت، قشون متحدالشکل ایران را سامان دهد و همه مستشاران خارجی شاغل در نیروهای نظامی ایران را اخراج کند؛ بدین ترتیب نظر اکثریت مجلس را به خود جلب نماید، اما شکی نیست که سردار سپه با پیگیری مستمر این لایحه، به آمال و اهداف دراز مدت خود می‌اندیشید و با دست گرفتن اختیار کامل قشون ایران به صورت کاملاً قانونی، اهرم‌های نظامی را در اختیار گرفت تا زمینه برای تغییر حاکمیت از قاجار به پهلوی، بیش از پیش مهیا شود.

تصویب قانون نظام وظیفه:

رضاخان پس از رسیدن به مقام رئیس‌الوزاری و به تبع آن پادشاهی، به عنوان فردی که خود نظامی بود و تربیت نظامی داشت، اتکای فراوانی به ارتش و پلیس (به ویژه پلیس سیاسی) داشت و با استفاده از این حربه، سعی در کنترل اوضاع و سرکوب شدید مخالفین خود داشت؛ از این رو تحولات عمقی در ساختار ارگان‌های نظامی کشور پدید آورد که یکی از مهم‌ترین این تحولات، تصویب قانون نظام اجباری خدمت بود. البته بیشتر این تحولات و اقدامات، نه به نفع تقویت بنیه دفاعی کشور، بلکه بیشتر طرح‌های پر هزینه‌ای بود که در نهایت، نتیجه‌ای در مواجهه با دشمن خارجی در بر نداشت. برای ایجاد ارتش نوین، مسلماً می‌بایست روش سر بازگیری در کشور دگرگون می‌شد. این یکی از اقدامات اساسی‌ای بود که می‌بایست در ساختار نیروهای نظامی کشور، محقق می‌شد و تحقق چنین امری هم مستلزم دگرگون کردن نظام سر بازگیری بر اساس بنیچه بود که در شرایط جدید بین‌المللی، کارایی خود را از دست داده بود و لزوم تجدید نظر اساسی در آن، کاملاً احساس می‌شد.

«روش سر بازگیری برای ارتش جدید، عمدتاً متکی به سیستم بنیچه بود که از قرن نوزدهم معمول شده بود و طبق آن، هر ناحیه بایستی تعدادی سر باز بدهد و شمار سربازان بر اساس مقدار زمین زیر کشت، تعیین می‌شد؛ البته در کنار سربازان منفرد داوطلب، واحدهای کوچک عشایری نیز وجود داشتند. با آنکه تلاش‌های زیادی برای تقویت لشکرها انجام می‌گرفت و به رغم توصیه‌ها و فشارهای دائمی وزارت جنگ، کار سر بازگیری با کندی و دشواری پیش می‌رفت و شمار سربازان لشکرهای شهرستان‌ها کمتر از ده هزار نفر مقرر بود»^۱.

۱. کرونین، استفانی، رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۶۵-۶۶

سیستم سنتی بنیچه، یک بار در جریان قرارداد ۱۹۱۹ مورد تجدید نظر واقع شده بود و در بخش نظامی این قرارداد، نحوه سربازگیری در آن لحاظ شده بود. معیناً این قرارداد، هیچ‌گاه اجرایی نشد و بدین ترتیب، چگونگی سربازگیری در کشور تا مطرح شدن نام رضا خان در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تغییر عمده‌ای نکرد، «نحوه سربازگیری تا سال ۱۳۰۰ شمسی که ارتش نوین ایران به دست رضاخان تشکیل شد، بر همین اساس (یعنی بنیچه) بود، جز اینکه افراد و سازمان ژاندارمری و دیویزیون قزاق، همچنان به طور داوطلب استخدام می‌شدند. از ابتدای تأسیس ارتش نوین، مسئله تأمین احتیاج افراد و نحوه احضار آنها، مورد توجه خاص سردار سپه قرار گرفت و به همین نظر، بدو در ۲۶ سرطان (تیر) ۱۳۰۱، مقرراتی برای سربازگیری بر اساس مقررات بنیچه سابق وضع گردید تا پس از مطالعه و بررسی کافی، قانون کامل‌تری موافق مقتضیات زمان، به مرحله عمل گذارده شود.

قانون سرطان ۱۳۰۱ شامل ۲۲ ماده بود، جز اینکه در چند نکته اختلاف داشت و آن اینکه مدت خدمت حاضرالسلاح سربازی، به موجب این قانون، برای پیاده نظام دو سال و برای توپچی و سوار، سه سال و دوره خدمت به طور کل، ۱۲ سال تعیین شده بود و مقصود از دوازده سال دوره خدمت آن بود که افرادی که مثلاً سه سال در قشون حاضرالسلاح خدمت نمایند، پس از اینکه مرخص شدند، تا نه سال دیگر جزء قشون ذخیره محسوب، ولدی‌الافتضاء احضار خواهند شد و پس از طی دوره دوازده سال، به طور کلی از خدمت معاف می‌گردند. با این احوال، چون مسئله تأمین نیازمندی نفری و سربازگیری در ارتش نوین می‌بایستی متناسب با وضع مترقی و طرح‌های عالی‌ه‌ارزش باشد، به زودی در طرح سربازگیری تغییر داده شد، به این معنی که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی، اساس مقررات سربازگیری بر اصل و قاعده سرشماری تمام کشور گذاشته شد و بدین منظور، دو قانون یکی در مورد احصائیه و سجل احوال و دیگری در خصوص خدمت اجباری وضع و در شانزدهم خرداد ۱۳۰۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی ملی رسید و نام شعبه سربازگیری نیز که بر حسب قانون ۲۶ سرطان تشکیل شده بود، به اداره نظام اجباری و کمی، بعد به اداره نظام وظیفه تبدیل یافت. به موجب قانون سال ۱۳۰۴، خدمت سربازی برای کلیه اتباع ذکور دولت ایران، اعم از سکنه شهرها و قصبات و قراء و متوفقین در خارج از ایران، از اول ۲۱ سالگی اجباری شد و این ماده پر ارزش‌ترین و مهم‌ترین ماده قانون مزبور بود، زیرا قانون بنیچه سربازگیری که تا این زمان اجرا می‌شد، شامل حال قسمتی از اهالی کشور نمی‌گردید و به موجب آن، طبقه اعیان و اشراف، شهرنشینان و برخی از ولایات مانند کاشان و رشت و گیلان که منسوجات کشور را تهیه می‌کردند، از خدمت سربازی معاف بودند»^۱.

در تصویب این قانون نیز رضاخان ملزم به همکاری و تعامل با مجلس بود و با وجود مخالفت برخی از علما، موافقت سید حسن مدرس با این قانون که در اثر رایزنی‌های متوالی سردار سپه با ایشان و در

۱. علی بابایی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران، آشتیان، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص

نوسازی قشون ایران در دوره پهلوی اول و مصوبات مجلس شورای ملی / عباس عربی

نهایت، جلب حمایت وی صورت گرفته بود، کمک شایانی در تصویب این طرح به سردار سپه نمود. جالب آنکه مدرس در مجلس طی نطقی پر شور، این قانون (نظام وظیفه) را با موازین شرعی و اسلامی موافق نشان دهد: «عقیده من این است که قشون عمومی را تمام دنیا از اسلام اتخاذ کردند و آنهایی که در تاریخ دیده‌اند، می‌دانند روز اولی که پیغمبر مبعوث شد، یکی از احکامی که آورد، جهاد بود. پس تاریخ نشان می‌دهد که در هزار و سیصد سال قبل، قشون عمومی و اجباری بوده است و این مسئله‌ای است که آقایانی که اهل فقه هستند، می‌دانند که یک بابی از ابواب کتب فقه ماست؛ یعنی مشق کردن به تیراندازی و اسب سواری. این البته به مقتضای آن روز بوده است و سواری و تیراندازی شخصی را از برای علم جنگ مهیا کرده است، ولی اگر امروز کتاب بنویسیم، می‌نویسیم طیاره سواری. پس باید عموم مسلمین مهیا باشند؛ از برای اینکه اگر اتفاقی افتاد، بتوانند دفاع کنند و اگر اتفاق نیفتد، جهاد هم می‌توانند بکنند. چون عقیده ما در زمان غیبت دفاع است و در زمان غیبت، ما عقیده به جهاد نداریم، یعنی حمله به غیر نمی‌کنیم، اما اگر کسی به ما حمله کند، همان قسم که بر هر مکلفی نماز واجب است، واجب هم هست که دفاع کند. (جمعی از نمایندگان صحیح است) علی‌هذا هر مسلمانی که عقیده به نماز و خمس و زکات و حج دارد، باید به جهاد و دفاع عقیده داشته باشد و این عقیده هم همین طوری فایده ندارد که من عقیده داشته باشم اگر دزد خانه‌ام آمد، در بروم؛ این که فایده ندارد؛ باید یاد بگیریم که در لزوم، حالا اگر آقایان در اینجا تأمل دارند و می‌فرمایند که آن چند تا دیگر را باید گرفت، اما اینکه یکی را نباید گرفت و هر وقت دشمن آمد، آن وقت آدم در برود؛ بنده عقیده‌ام این است که هر کس صاحب این عقیده باشد، منکر ضروری از ضروریات دین اسلام است؛ یعنی کافر است، پس باید آن را هم یاد بگیریم و یک قسمتی را یاد نگیریم. این طور نیست و آن وقتی که بنیچه را قرار دادند که اجباری خصوصی باشد، یا شاید قدرت نداشتند یا اگر قدرت داشتند، چون مردم مهیا نبودند، نمی‌شده است، لکن امروز عقیده‌ام این است که اگر مردم مهیا هستند، چون دیده‌اند در اکثر، بلکه تمام دنیا بلد هستند، من ژاپون و آنجاها نرفته‌ام ولی اینجاها که می‌شنوم، می‌گویند همه مردم بلد هستند، ما هم می‌خواهیم بلد باشیم؛ غیر از این طریق در نظر دارند، همان را پیشنهاد کنند برای اینکه مقصد این است که همه یاد بگیرند»^۱.

با توجه به اینکه مردم دارای احساسات مذهبی بودند و برخی از علما نیز نظر چندان مساعدی نسبت به این طرح نداشتند و نفوذ زیادی بین عموم مردم داشتند، نگارنده این سطور معتقد است که همان گونه که در واقعه جمهوری خواهی، تحریکات برخی از نمایندگان مانع از تغییر نظام سلطنتی کشور شد، اگر سید حسن مدرس و به طور کلی، نمایندگان قدرتمند و با نفوذ مجلس، با این طرح مخالفت می‌کردند، تصویب این لایحه یا ممکن نمی‌شد یا با چالشی فراوان رو به رو می‌شد و دست کم آن را تا اواسط دوران پادشاهی رضا شاه و تحکیم پایه‌های قدرت وی، که شاهد تشکیل مجالسی کاملاً تشریفاتی هستیم، به تعویق می‌انداخت.

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم ج ۲، جلسه ۱۶، ۱۳۰۴/۳/۱۶۸، اداره روزنامه رسمی شاهنشاهی ایران، ص ۹۹۰

پس تعامل با مجلس و نمایندگان مستقل و قدرتمند آن، نقش اساسی در تصویب لایحه نظام وظیفه داشت. استفانی کرونین در این خصوص و همچنین در خصوص تعامل رضاخان با نمایندگان مجلس، پیرامون تصویب لایحه نظام وظیفه، چنین عنوان می‌کند: «دوره چهارم مجلس - که در آن زمان دایر بود- رضاخان با حزب اصلاح‌طلبان همکاری می‌کرد، مع‌الذکر این عناصر محافظه‌کار از پیشنهادهای وی در خصوص خدمت نظام اجباری استقبال نکردند، لذا رضاخان در دوره بعد از انحلال مجلس چهارم تا انتخابات دوره پنجم مجلس، دست اتحاد به سوی حزب تجدد و نیز حزب سوسیالیست دراز نمود که از اصلاح‌طلبان غیر مذهبی به شمار می‌رفتند و از سال ۱۲۸۵ ش از اینگونه طرح‌ها دفاع می‌کردند. از میان کسانی که با سعی و پشتکار فراوان از پیشنهاد مزبور حمایت می‌کرد و آن را در مطبوعات عنوان می‌کرد، می‌توان برای مثال از سیدحسن تقی زاده یاد کرد ... رضاخان با استفاده از ارتش، به منظور اعمال نفوذ در انتخابات دوره پنجم مجلس، توأست اکثریتی فعال از هواداران خدمت نظام اجباری را در مجلس گرد آورد تا از طرح او پشتیبانی نمایند. در خلال مذاکرات درباره لایحه مزبور در مجلس مخالفت کمی با رضا خان که اینک به مقام رئیس‌الوزاری رسیده و قویاً در مذاکرات مزبور مداخله می‌کرد، صورت می‌گرفت؛ امتیازی نیز به علما داده شده که به موجب آن کلیه طلبه‌ها از انجام خدمت نظام وظیفه معاف شدند. این امتیاز با پیمان رضاخان با مراجع تقلید، یعنی آیت‌الله نائینی و آیت‌الله اصفهانی که متعاقب حوادث ناکام غوغای جمهوری خواهی بسته شد، می‌تواند عدم وجود اختلاف از این ناحیه را توجیه کند»^۱.

بدین ترتیب از سال ۱۳۰۵، اداره‌ای به نام اداره وظیفه عمومی تشکیل شد. این اداره مکلف بود که از روی آمار صحیح، همه ساله مشمولین مربوط را که به سن قانونی رسیده‌اند، با انتشار آگهی به خدمت احضار نماید و برای سربازگیری در شهرها و روستاها نیز هیئت‌های مخصوص اعزام کند. کم‌کم در هر یک از شهرستان‌ها منطقه سربازگیری تشکیل شد و با اعزام افسر و درجه‌دار و پزشک از طرف دولت، سربازان مشمول را انتخاب کرده و معاینه پزشکی پیش از اعزام درباره آنها معمول می‌شد و سپس جهت خدمت، به واحد مزبور گسیل می‌داشتند.

سایر اقدامات صورت گرفته در قشون ایران:

یکی دیگر از اقدامات رضا شاه در ارتش، مجهز ساختن این نیرو به تجهیزات مدرن بود، چرا که ارتش مدرن به سلاح مدرن نیز نیاز داشت. رضا شاه قبل از رسیدن به مقام سلطنت و در ایامی که به عنوان رئیس‌الوزاری و سردار سپهی، زمام امور کشور را در اختیار داشت و به قلع و قمع طوایف و عشایر مسلح و همچنین سرکوب جنبش‌های مختلف کشور و به اصطلاح خود، استقرار امنیت در سراسر ایران مشغول بود، گرفتاری عجیبی پیدا کرد و آن هم نداشتن اسلحه و مهمات کافی برای نبرد با مخالفان بود. فرستاده

۱. کرونین، استفانی، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران، خجسته، چاپ اول ۱۳۷۷، ص

نوسازی قشون ایران در دوره پهلوی اول و مصوبات مجلس شورای ملی / عباس عربی

مخصوص رضا شاه، سرلشکر اسماعیل خان قشقایی در مسکو، نتوانسته بود نظریات خود را به دولت روسیه بقبولاند و مقداری تفنگ، فشنگ و مسلسل برای ارتش ایران خریداری نماید و با اجازه رضا خان، راه آلمان را پیش گرفت. بالاخره با تحمل زحمات زیاد و پس از شش ماه، مقداری فشنگ و تفنگ و مسلسل از آلمان به ایران فرستاده بود و چند ماه بعد که سر لشکر قشقایی وارد ایران می‌شود، رضا شاه عنوان می‌کند که « اسماعیل خان! آن تفنگ‌ها و فشنگ‌های تو مرا نجات داد و برنامه‌های اول من عملی گردید^۱». پس از تشکیل ارتش شاهنشاهی و مخصوصاً سربازگیری و آغاز خدمات سربازگیری به شکل وظیفه دو ساله، رضا شاه قسمتی از وقت خود را مصروف این امر می‌ساخت که ارتش ایران نیازمندی‌های اولیه خود را در داخل کشور برطرف سازد. وی بر اساس اهداف میلیتاریستی خود، اصرار داشت سازمان صنایع جنگی و نظامی ایران، رو به توسعه رود؛ به همین جهت، پس از ساختن و پرداختن کارخانه نظامی پارچین، سلطنت آباد و مسلسل‌سازی و آوردن کارخانجات کوچک هواپیماسازی و تکمیل کارخانه جنگی قورخانه که در مرکز شهر تهران قرار داشت، میل داشت دامنه فعالیت خود را هر روز توسعه دهد.

همچنین درصدد یکنواخت کردن لباس و پوشاک ارتش بود و این منظور هم با وارد کردن کارخانه شماره پنج ونک که مخصوص ساخت ماسک ضد گاز خفه کننده بود، عملی شد. علاوه بر این، رضا شاه می‌خواست با دایر کردن کارخانه ذوب آهن و استفاده از تمام منابع زیرزمینی ایران، قوای نظامی ایران را مجهزتر سازد، اما سیاست ناسیونالیستی ژرمانوفیل وی که در اواخر سلطنت وی اتخاذ شده بود، باعث به هدررفتن موضوع کارخانه ذوب آهن در مجاورت کرج و هزارها تن ماشین‌آلات آن شد و کشتی ناقل این ماشین‌آلات به ضرب اژدر متفقین نابود شد و به اعماق دریا فرو رفت.

پس از آنکه رضاشاه به سلطنت رسید، تا پایان دوران زمامداری خود، سعی نمود اصلاحات مورد نظرش را در حوزه‌های مختلف به اجرا درآورد؛ البته ارتش رضاشاه و طرح‌های مدرنیزاسیون آن، بسیار پرهزینه بود و بیش از سایر ارگان‌ها بودجه صرف آن می‌شد. «ارتش نوین رضاخان بسیار پرهزینه بود و از همان آغاز وزارت جنگ، او بخش اعظم درآمد ملی را به خود اختصاص داد. در اوایل دهه ۱۳۰۰ تقریباً ۴۰ درصد هزینه بودجه کشور، صرف ارتش می‌شد. نقشه‌های رضاخان برای ایجاد ارتش نوین که در تابستان ۱۳۰۰ اعلام شده بود، در واقع بدون آگاهی درست از وضع مالی ایران طراحی شده بود و در ۱۳۰۱ حکومت برای تأمین پول نقدی که وزارت جنگ طلب می‌کرد، با مشکل بزرگی روبرو شد. با این حال، با گذشت چند سال، وضع خزانه بهبود یافت و دکتر میلیسپو، مستشار مالی آمریکایی توانست پول‌های بودجه مصوب را منظم‌اً به وزارت جنگ برساند. با این همه، چه در زمینه روال کار مالی در ارتش و چه از لحاظ اشتهای سیری ناپذیر سر فرماندهی کل برای پول نقد، مشکلات به سرعت خود را نشان دادند. رضاخان خوب می‌دانست که وفاداری ارتش به این بستگی دارد که سربازان و افسران، حقوق خود را منضمماً دریافت کنند. در ۱۳۰۰ که

۱. «اجمالی از تاریخ دوره زمامداری اعلی حضرت فقید رضا شاه کبیر»، نامه شهربانی، اردیبهشت ۱۳۲۹، شماره ۲،

دولت ورشکسته بود، هر گونه عواید کشوری را که می‌توانست روی آن دست بگذارد، به هدف‌های نظامی خود اختصاص داد. در ۱۰ فوریه (۲۱ بهمن ۱۳۰۰) مجلس بودجه وزارت جنگ را تصویب کرد و برای سال بعد مبلغ ۹ میلیون تومان هزینه را به ارتش اختصاص داد، بی‌آنکه کمترین اشاره‌ای شده باشد که چنین مبلغی از کجا باید فراهم شود. در اواسط اسفند، رضاخان به عنوان یک چاره موقت دیگر، ۲۰۰ هزار لیره‌ای را که دولت از شرکت نفت استاندارد اوایل آمریکا گرفته بود، برای وزارت جنگ برداشت؛ سپس در اوایل فروردین ۱۳۰۱ که او از مشکلات مادی خود مستأصل شده و به ستوه آمده بود، گام قطعی را برداشت و کنترل مستقیم تمام سازمان‌ها و ادارات درآمدزای کشور، از جمله زمین‌های خالصه سلطنتی، مالیات‌های غیر مستقیم و مستقیم، راه‌ها، گمرکات، تریاک و غیره را به دست گرفت و این درآمدها را صرف هدف‌های نظامی خود کرد. در طول دهه ۱۳۱۰، ارتش به عنوان یک نهاد، همچنان سوگلی شاه بود. پول با دست و دل بازی در آن خرج می‌شد و تبدیل به ویتترین یا جعبه آینه‌ای برای رژیم شده بود و نمایانگر ایدئولوژی کامل ناسیونالیسم غیر مذهبی بود که شالوده مشروعیت پادشاهی پهلوی به شمار می‌رفت. در طول دهه ۱۳۱۰، هزینه ارتش و مخارج نظامی، دستخوش گسترش بی‌سابقه‌ای شد. با گذشت سال‌ها کار، سربازگیری نظم و روال مؤثرتری یافت و منابع مالی که به ارتش اختصاص می‌یافت، حتی از رشد عددی افراد آن سریع‌تر افزایش پیدا کرد و شاه به خصوص مشتاق بود که آخرین، جدیدترین و گران‌ترین تجهیزات نظامی را داشته باشد. گرچه محاسبات دقیق دشوار است، پیداست که در سراسر دوره پادشاهی رضاشاه، تخصیص بودجه برای وزارت جنگ، بسیار بیشتر از هر سازمان و نهاد دولتی بود و این بودجه، پیوسته نیز افزایش و تقریباً بین سال‌های ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ چهار برابر شد. وزارت جنگ، حتی طی بحران شدید اقتصادی بین‌المللی اوایل دهه ۱۳۱۰ (۱۹۳۰)، همیشه بیشترین پول را در اختیار داشت و به هیچ قانون و مقرراتی درباره مخارج خود و هیچ حساب و کتابی تن نمی‌داد و وزارت دارایی، هیچ‌گاه نتوانست در آنجا به حسابرسی و ممیزی بپردازد. افزون بر این، وزارت جنگ غیر از بودجه رسمی اختصاصی خود، سالانه حدود دو میلیون لیره استرلینگ، مستقیماً از درآمد نفت برداشت می‌کرد تا به مصرف خرید جدیدترین و پیچیده‌ترین تجهیزات نظامی از خارج، از جمله هواپیما، توپ، مسلسل و وسایل نقلیه موتوری برساند.^۱

کارنامه قشون

مهم‌ترین سؤال که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اصولاً دستاورد چنین ارتش پرهزینه‌ای چه بوده است و به چه جهت چنین ارتشی پدید آمد و آیا این ارتش توانست به وظایف تعریف شده برای یک ارتش عمل نماید؟ در پاسخ به این سؤال، باید گفت که ایران پس از مشروطه، به خاطر ضعف دولت مرکزی و فساد دربار و همچنین نفوذ استعمار، گرفتار اوضاع آشفته‌ای بود که زمینه را برای ظهور جنبش‌های مختلف فراهم آورده بود و جنبش‌های مختلفی که در گوشه و کنار کشور سر برآورده بودند، دارای دو ماهیت

۱. کرونین، استفانی، رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ص ۶۸-۶۹

متفاوت آزادی خواهی و تجزیه طلب بودند، چنان که شیخ خزعل، در صدد تشکیل عربستان در خطه خوزستان بود. در گیلان، حامیان و همراهان میرزا، در صدد اصلاح حکومت مرکزی برآمده بودند. در آذربایجان، شیخ محمد خیابانی، تلاش هایی در این زمینه انجام می داد. در میان اکراد اسماعیل آقاسیمیتقو سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده بود و مناطق دیگری همچون فارس، لرستان و بلوچستان نیز وضع بهتری نسبت به مناطق ذکر شده نداشتند.

بدین ترتیب، پس از روی کار آمدن رضا شاه، با روحیه ناسیونالیستی که وی در جامعه تزریق کرده بود، مهم ترین وظیفه دولت، تشکیل ارتش نوین، استقرار امنیت در سراسر کشور و مطیع نمودن قبایل و عشایر البته به شیوه خودش بود رضا شاه در این راه نیز موفق بود به گونه ای که توانست نفوذ دولت مرکزی را در دورترین نقاط مملکت حکمفرما نماید. کلیفورد اچ هاردینگ، عملکرد رضاشاه را این گونه دسته بندی می کند: «رضاشاه برای سازماندهی و تعلیم ارتش، یک طرح کلی تنظیم کرد که بر طبق این نقشه و طرح، ساماندهی ارتش به سه مرحله تقسیم شده بود: در گام نخست، ارتش ایرانی ها طوری ساماندهی می شد که نیروی فوق العاده و عظیم کشور باشد، توانایی کنترل پایتخت و شهرهای مهم را داشته باشد و بتواند نقاط ارتباطی راحفاظت کند. در این راستا، مأموریت آن تضمین وصول مالیات ها بود که می توانست دولت را نه تنها در سازماندهی مجدد نیروهای، بلکه در تمام بخش های اجرایی کشور توانا سازد. هنگامی که این موضوع محقق شد، ارتش به چنان قدرتی از تعداد نیروها دست یافته بود که توانایی برقراری صلح و آرامش را در سراسر کشور، شامل استان های دور افتاده که از زمان های قدیم از کنترل دولت خارج بودند داشت. موضوع مرحله دوم، خلع سلاح عشایر و قبیله ها بود که در این راه، ارتش توانست به هرگونه تأثیر خارجی در آشوب ها خاتمه دهد. گام سوم، شامل برقراری دفاع ملی در برابر دشمن خارجی بود، به طوری که ارتش، توانایی دفاع از شهرهای مرزی در برابر دشمن متجاوز را داشته باشد یا دست کم توانایی این را داشته باشد که در یک عقب نشینی تاکتیکی تا رسیدن نیرو و کمک از قرارگاه ها مقاومت نماید. دو مرحله اول، به طور کامل اجرا شد، اما هنگامی که جنگ جهانی دوم شروع شد، مرحله سوم در روند و پروسه کامل شدن بود.»^۱

بدین ترتیب، عملکرد ارتش رضاشاه را در دو بخش عمده می توان ارزیابی کرد؛ اول اینکه رضاشاه توانست با اتکا به چنین ارتشی، به ناآرامی های پراکنده ای که در گوشه و کنار کشور جریان داشت پایان دهد. این که چقدر این ناآرامی ها برگرفته از یک روح آزادی خواهی بود و این که آیا می توان آنها را جنبش های رهایی بخش دانست، خود بحث دیگری است، اما در مجموع کل مناطق و استان های کشور پس از مدت ها تحت لوای یک حکومت مرکزی و مجموعه ای به نام ایران درآمدند که البته در این مجموعه، دموکراسی و رعایت حقوق قومیت ها چندان لحاظ نشده بود. اما در بخش دیگر باید عملکرد ارتش دوران پهلوی اول را در مواجهه با تهاجم خارجی بررسی کرد، چه این که اگر مهم ترین وظیفه ارتش را حفظ کیان و ناموس و مرزهای میهن در مقابله با تجاوز بیگانه دانست، قدر مسلم این ارتش موفق و کامیاب نبود و به

1. Ibid, pp217-218

عبارت بهتر به مهم‌ترین وظیفه خود نتوانست عمل کند.

شاید این نکته مطرح شود که ارتش ایران، توانایی مقابله با قوای نیرومند متفقین را نداشت که باید در جواب گفت حتی مقاومتی در خور شأن ملت تاریخی ایران و هزینه‌های هنگفتی که برای این ارتش صورت گرفته بود، مشاهده نشد، پس اینکه کلیفورد اچ هاردینگ می‌گوید مرحله سوم (از تقسیم‌بندی‌های اشاره شده وی) آماده‌سازی ارتش ایران جهت برقراری امنیت داخلی در برابر دشمن خارجی بود که در روند پرسه کامل شدن قرار داشت، را نمی‌توان پذیرفت. اگر روی کار آمدن رضاشاه را از سال ۱۲۹۹ بدانیم (چون از این مقطع، رضاخان سردار سپه در رأس قوای نظامی کشور قرار می‌گیرد)، وی بیش از بیست سال فرصت داشته تا چنین روندی را در ارتش تکمیل کند که این زمان کمی نیست.

پس این گونه می‌توان گفت که ارتش کاستی‌های فراوانی هم داشته که تنها مادی نبود، بلکه فسادی بود که بین درجه‌داران رده بالای ارتش حاکم بود و با وجود ناسیونالیسمی که تبلیغ می‌شد، سران ارتش، فاقد یک آرمان ملی و روح وطن خواهی بودند. نکته مهم دیگر اینکه رضاخان پیش از آنکه پادشاه ایران شود، بین سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ جهت تصویب طرح‌های اصلاحی خود در ارتش، مجبور بود رایزنی‌های گسترده‌ای با مجلس شورای ملی و نمایندگان آن انجام دهد و حتی از برخی مواضع خود، به ظاهر عقب‌نشینی کند چنان‌که وقتی قرار بود مقام فرماندهی کل قوا به وی اعطا شود، وی شب‌های متوالی به دیدار آیت الله مدرس می‌رفت و طوری وانمود می‌کرد که گویی دیگر با وی مخالفتی ندارد و خود را تسلیم شده در برابر خواسته‌های ایشان جلوه می‌داد.

پس از آنکه رضاخان پادشاه ایران شد، مجلس تبدیل به نهادی کم‌اهمیت شد و دیکتاتوری در کشور فراگیر شد. به همین دلیل است که طرح‌های مهم و بی‌سابقه‌ای همچون قانون نظام وظیفه و اعطای فرماندهی کل قوا به فردی غیر از شاه قاجار، پیش از شاه شدن رضاخان به مجلس ارائه شد و زوایای مختلف آن طرح‌ها در مجلس، مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت و در نهایت تصویب می‌شد.

«رضاشاه با بهره‌گیری از ارتش، بوروکراسی و پشتیبانی دربار، توانست نظام سیاسی را کاملاً در دست داشته باشد. در بیست سال گذشته، از مجلس اول تا پنجم، سیاستمداران مستقل در شهرها رقابت می‌کردند و متنفذان روستایی، افراد تحت فرمان خود را مانند گله‌های گوسفند، به صفوف رأی‌گیری می‌آوردند، اما در شانزده سال بعدی، از مجلس ششم تا سیزدهم، شخص شاه، نتایج انتخابات و بنابر این ترکیب هر مجلس را تعیین می‌کرد. کار او این بود که با همکاری رئیس پلیس، اسامی گروهی از نامزدها را برای وزیر داخله تهیه کند. وزیر کشور نیز آن اسامی را برای استانداران می‌فرستاد. سرانجام، استاندار هم فهرست مذکور را به شورای نظارت بر انتخابات که وزارت کشور تعیین می‌کرد، می‌فرستاد؛ بنابراین مجلس دیگر نه یک نهاد مفید و مؤثر، بلکه نهادی بی‌خاصیت و به صورت لباس آراسته‌ای درآمده بود که بدن عریان حکومت نظامی را می‌پوشاند»^۱.

۱. آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۴، ص ۱۷۱-۱۷۲

سخن پایانی

اتکا به آراء مردم و حضور نمایندگان قدرتمند در مجالس، همواره مانع از شکل‌گیری دیکتاتوری‌ها می‌شود. دیکتاتورها نیز به منظور بسط و تحکیم پایه‌های دیکتاتوری‌شان، وجود مجلسی قدرتمند را مانع از رسیدن به اهداف خود می‌دانند. در همه دوران زمامداری رضا شاه، مجلس قدرتمندی نداریم و رضا شاه با خیال راحت و بدون دغدغه خاطر، طرح‌های مورد نظر خود را به اجرا در می‌آورد و قشون متحدالشکلی خود را با صرف هزینه‌های گزاف، سازمان‌دهی می‌کند، اما آنچه اهمیت دارد، این است که طرح‌های نوسازی قشون تا پیش از شاه شدن رضا خان، از مجاری مصوبات مجلس عبور می‌کرد و وجود نمایندگان مستقل و قدرتمند، باعث می‌شد که طرح‌های نوسازی قشون با اعمال نظرات اصلاحی نمایندگان به تصویب رسیده، در نهایت اجرایی شود. به همین سبب است که بین سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴، لوایح مهمی چون اعطای فرماندهی کل قوا به فردی غیر از شخص شاه برای اولین بار و قانون نظام وظیفه، به تصویب مجلس شورای ملی رسید. اما پس از این تاریخ و پس از آنکه مجالس، جنبه تشریفاتی پیدا کرد و به تبع آن، حضور نمایندگان غیر مستقل در این مجالس، لایحه مهمی (به جز تعیین میزان بودجه سالیانه قشون) که نقطه عطفی در تاریخ نظامی ایران باشد، به تصویب مجلس نرسید و همچون حوزه‌های دیگر، آنچه اعمال می‌شد، در راستای امیال و اهداف بلندپروازانه رضا شاه بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی